

پاک سازی نژادی مسلمانان

به نتیجه نرسید

یکی از دوستان ما به نام آقای میرهادی تعبیر جالبی در مورد تاریچه منطقه بالکان دارد و به این منطقه، خاورمیانه اروپا می‌گوید. در این منطقه، تعدد اقوام و مذاهب بالاست. شرایط مذهبی و نژادی که پیش آمده این منطقه را مستعد التهابات زیادی کرده است. از قرن ۱۸ به این سو و از پس از دوران عقب‌نشینی عثمانی‌ها این وضعیت بیشتر آشکار می‌شود. هدف بیشتر نسل‌کشی‌ها تصفیه نژادی مسلمانان بوده است. در دوره‌ای که جنگ استقلال یونان نیز مطرح است و به مرور تا تجزیه امپراتوری اتریش و مجارستان و ... و اتفاقات بعدی و جنگ جهانی دوم که خود دنیایی است. در بوسنی و هرزگوین ورود تعدادی از نیروهای مسلمان در صفوف نیروهای آلمانی و داستان‌هایی که دارد مبحثی جداگانه است. تا به دوره‌ای می‌رسیم که بعد از مرگ مارشال تیتو بحث تجزیه یوگسلاوی و شکل‌گیری جمهوری‌های جدید پیش می‌آید. این اتفاق به فاصله کمی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی پیش می‌آید. سرنوشتی بلوک شرق و اتفاقات بعدی تأثیر خود را در منطقه بالکان نشان می‌دهد و حرکت‌هایی در پیدایش استقلال در کشورهای این منطقه دیده می‌شود. تا این‌که نوبت به بوسنیایی‌ها می‌رسد ولی گاردی محکم در برابر این کشور دیده می‌شود و مضمون این بوده که ما در اروپا کشوری اسلامی را نمی‌پذیریم و کار به جنگ می‌کشد. کتاب جناب آقای دکتر ذاکری تجربه ایشان است به عنوان یکی از نیروهای ایرانی در جنگ بوسنی و هرزگوین که نکات جذابی در خود دارد. ایشان در منطقه به دو مأموریت می‌روند. در زمان جنگ بوسنی یک راه ارتباطی بیشتر وجود نداشت و آن کشور کرواسی بود؛ یعنی هرکسی که می‌خواست در بحث کمک‌رسانی به مردم بوسنی ورود کند به این دلیل که صرب‌ها تمامی راه‌ها را بسته بودند به همکاری کروات‌ها چشم دوخته بودند که در جاهایی همکاری و در جاهایی داستان درست می‌کردند. در جنگ حتی شبه‌نظامیان کروات در جاهایی با مسلمانان درگیر شده بودند. جنایات جنگی در این منطقه هم در دوره جنگ جهانی دوم و هم در دوره جنگ بوسنی و هرزگوین علیه مسلمانان توسط همین شبه‌نظامیان انجام شده بود که شبه‌نظامیان صرب با نام چتینیک شناخته می‌شدند و هدف آنها پاک‌سازی نژادی مسلمانان آن منطقه بود ولی به هدف خود نرسیدند.



پاسدار

نقد

یادداشت

گزارش

گفت‌وگو

ضمیمه کتاب و ادبیات روزنامه جام جم | سه‌شنبه: ۲۴ بهمن ۱۴۰۲ | شماره ۲۴۶

ن را در کتاب «محاصره سارایوو» نوشته است

مع کتابم شده اند!



اسم‌های کوچک نام خودافراست، ولی نام خانوادگی افراد عوض شده و مستعار است. البته آقای نقدی و ... کرم مستثنا هستند چون از افراد شناخته شده بودند.

دست‌های پنهان

دست‌های پنهان مانع از توزیع این کتاب شده‌اند. به من گفته شد اگر بحث برخی ملاحظات امنیتی نبود، این کتاب امروز باید به چاپ دهم می‌رسید. من مرتباً به نهاد کتابخانه‌های عمومی مراجعه کرده‌ام. یک بار گفتم شما این همه کتاب از خاطرات جنگ می‌گذارید، ولی از جنگ بوسنی فقط همین یک کتاب منتشر شده است چطور این کتاب را توزیع نمی‌کنید؟ به من گفته شد ما گردش کاری داریم و متوجه شدیم باز دست‌هایی پنهان اجازه دیده شدن کتاب را نمی‌دهند. بر اثر رفت و آمدها به من قول دادند که کتاب را بخرند و ۱۰۰ عدد خریدند و گفته شد برای کتابخانه‌های اصلی‌شان می‌فرستند.

مأموریت اول و دوم

مأموریت اول من چهار ماه و خورده‌ای و مأموریت دوم هشت ماه طول کشید. من در مأموریت اول روزنگار می‌نوشتیم، ولی وقتی به مأموریت دوم رفتم چند مسئولیت داشتم و نمی‌رسیدم هر روز بنویسم و برای نوشتن از مأموریت دوم سراغ ذهنم رفتم و خاطره به خاطره وقایع مهم را نوشتیم. ملاقات من با آقای علی عزت بگوینج یکی از خاطراتم است. مادر آن مأموریت به جای بچه‌های وزارت خارجه نیز عمل می‌کردیم چون آنجا سفارت نداشتیم. هم کار نظامی می‌کردیم، هم کار مستشاری، آموزشی، سیاسی، فرهنگی و کمک‌رسانی.



دست‌های پنهان

مانع از توزیع این

کتاب شده‌اند.

به من گفته شد

اگر بحث برخی

ملاحظات امنیتی

نبود، این کتاب

امروز باید به چاپ

دهم می‌رسید

ایشان جلب شد که نقشه بوسنی بود. تا آمد گفتم الحمدلله به بوسنی هم رفته‌اید و او جا خورد. از من پرسید شما هم آنجا بودید؟ گفتم یک خرده! ایشان به من گفتند که نه در حوزه هنری و نه در جای دیگری تولید محتوایی در رابطه با جنگ بوسنی نشده است. فقط مستند خنجر و شقایق آقای طالب زاده در زمان جنگ تولید شده بود. ایشان حدود دو سه هفته در فرودگاه بوسنی بودند. آقای سرهنگی از من خواستند اگر چیزی دارم بیاورم و روزنگار را دیدند. چون من از بیم اسیر شدن مطالب را پاک می‌نوشتم از من خواستند وقت بگذارم و کدها را باز کنم و با جزئیات بنویسم. ایشان به من انگیزه داد و من هم در فرصت بیکاری بودم ولی نویسنده نبودم و تا آن روز چیزی ننوشت بودم. ایشان به من اطمینان داد که خودش و کارشناسان در حوزه هنری هستند و اگر من بنویسم، آنها هم با من پیش می‌آیند.

نام‌های مستعار و واقعی

یک سال و نیم وقت گذاشتیم و هر روز به کتابخانه حوزه هنری می‌رفتم و می‌نوشتیم و عادت کرده بودم. کار را تحویل دادم، ولی اتفاقاتی افتاد و انتشار کار هفت سال طول کشید. من در رفت و آمد به حوزه بودم و می‌گفتم نه به آن دعوت روز اول و نه به این تاخیر این سال‌ها! در زمان چاپ کتاب هم اتفاقاتی افتاد که من بعدها متوجه شدم برخی مراجع امنیتی تمایلی به انتشار این کتاب نداشته و چوب لای چرخ این کار گذاشته است. یک سری از مطالب را خود من حذف کرده بودم و بخشی از مطالب توسط آقای سرهنگی حذف شد و وقتی جلوتر آمدیم جنگ سوریه آغاز شد و من باز کتاب را بازبینی کردم چون برخی از دوستان ما به سوریه می‌رفتند و مجبور بودم اسامی را عوض کنم. در این کتاب

فسگیر محاصره در سارایوو

رات ارتش ایران هستم!

رفته بود. در پلیس امنیتی آنجا فردی به نام حمزه به خاطر من این طرف و آن طرف زد و بالاخره کسی را گیر آورد. من نه زبان بلد بودم و نه مترجمی وجود داشت. یک روز فکر کردم باید اسم جای شاخصی را بیاورم تا من را به آنجا ببرند. گفتم من را پیش فرمانده ارتش ببرید. نگاهی به قد و هیکل من انداختند. سنی نداشتم و ۲۳ یا ۲۴ ساله بودم. من اصرار کردم تا این‌که به یکی از بچه‌های آنجا گفتم من مهندس انفجارات ارتش ایران هستم و یخش وارفت و از من خواست به او آموزش بدهم. یک روز و نیم گشتیم تا مقرر فرمانده ارتش بوسنی را گیر آوردیم. از آن زمان به بعد برخی از دوستان بوسنیایی، اسم من را ژنرال عبدا... گذاشتند. تا رسیدم،

فرمانده ارتش احترامی نظامی اجرا کرد و گفت ژنرال عبدا...، من جا خوردم ولی گفتم بله من عبدا... هستم.

بعدها فهمیدم که در این چند روز همه جا به هم ریخته بود و در ایران گمان شده بود صرب‌ها من را گرفته‌اند اما صدای این ماجرا را در نمی‌آوردند و از طریق سفیر ایران در کرواسی و سفیر کرواسی در تهران و از طریق آقای وحیدی که وزیر کشور است، آقای نقدی و ... ماجرا را پیگیری می‌کردند که یک مستشار ایرانی مفقودالانتر شده و خیال می‌کردند صرب‌ها من را گرفته‌اند و اعلام نمی‌کنند.

وقتی برای اولین بار عزت بگوینج را دیدیم ایشان برای اولین بار نمایندگان رسمی ایران در بوسنی را به حضور پذیرفت. بعد از گزارش ما، تشکر و ابراز علاقه کرد و به مسئولان ایرانی سلام رساند و گفت ای کاش می‌توانستیم به دنیا بگوییم که اگر شما ایرانی‌ها نبودید و اگر کمک‌های جمهوری اسلامی ایران نبود هیچ اسمی از بوسنی روی نقشه وجود نداشت.

